

حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه

همت بدرآبادی*، غلامرضا بهروزی لک**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۶/۱۳

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره پنجم
- تابستان ۹۳

حرمت مخالفت با
حکم حکومتی در
فقه سیاسی شیعه
(۴۳ تا ۶۰)

چکیده

حکم حکومتی یکی از راهکارهای پاسخگویی فقه شیعه به نیازهای متغیر و ضروری جامعه اسلامی می‌باشد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از مسائل و چالش‌های سیاسی - اجتماعی حکومت اسلامی بر اساس آن حل شده است. مسئله این مقاله در باب احکام حکومتی بحث از تعلق یا عدم تعلق ثواب بر اطاعت و عقاب اخروی در صورت مخالفت با حکم حکومتی است که براساس دو رویکرد فقهی که از ادله تبعیت از ولایت فقیه تفسیر مولوی یا ارشادی بودن دارند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این موضوع با بیان ادله عقلی و نقلی با شیوه استنباط فقهی صورت می‌گیرد. براساس یافته‌های این مقاله، هر دو رویکرد فقهی بر تبعیت از حکم حکومتی به دلیل اهمیت نظم جامعه اسلامی تأکید دارند، اما در رویکردی که اوامر تبعیت از ولایت فقیه را مولوی می‌داند، مخالفت، عقاب اخروی و اطاعت، ثواب اخروی دارد، ولی در رویکرد ارشادی بودن اوامر، مخالفت تنها جنبه جرم قانونی خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی:

حکم حکومتی، فقه سیاسی، حکومت اسلامی، عقاب اخروی.

* کارشناس ارشد علوم سیاسی. hemmatbadrabadi@yahoo.com

** دانشیار علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع). behroozlak@gmail.com

مقدمه

اسلام دینی جاودانه است که به عنوان آخرین دین، برای زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان برنامه و راهبردهای مختلف و در پاسخ به نیازهای عمومی مکلفین، قواعد و راهکارهایی در هر زمان ارائه می‌کند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مسائل مستحدثه‌ای در حوزه سیاسی و اجتماعی در برابر فقهای معاصر قرارداد که حکم حکومتی از شیوه‌های پاسخگویی به این نیازهای جدید است. با توجه به اینکه پیاده کردن برنامه‌های اسلام در هر زمان و مکانی متناسب با بلوغ فکری و رشد جنبه‌های گوناگون زندگی فردی و جمعی انسان است، اما به علت عدم توفیق تاریخی فقه شیعه به تشکیل حکومت اسلامی، در گذشته حکم حکومتی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ابعاد، چیستی و همچنین تعریف منقح و واحدی آن‌چنان که شایسته است از حکم حکومتی ارائه نشده است؛ لذا باید احکام حکومتی را به گونه‌ای تبیین کنیم که به عنوان کلیدی مشروع و مستندی قابل اتکا برای پاسخ‌گویی فقه به نیازهای زمان در عرصه‌های فردی، سیاسی و اجتماعی باشد.

ترتیب یا عدم ترتیب ثواب بر اطاعت و عقاب اخروی بر مخالفت با حکم حکومتی یکی از جوانب این مسئله است و یافتن پاسخ شایسته فقهی در این زمینه به برخی از نیازهای امروز جامعه اسلامی پاسخ خواهد داد. در این مقاله به بررسی دلایل عقلی و نقلی اطاعت و حرمت مخالفت با حکم حکومتی پرداخته و پیامدهای آن را در آرای فقهای شیعه بررسی می‌کنیم.

چیستی حکم حکومتی

علما تعریف واحدی که بتواند به همه جوانب و ابعاد حکم حکومتی بپردازد، ارائه نکرده‌اند؛ به‌ناچار در ابتدا به تعاریف مختلفی که در آثار و نوشته‌های برخی فقهای گذشته و معاصر ذکر شده اشاره می‌کنیم. صاحب جواهر در مقام بیان فرق بین فتوا و حکم بیان می‌کند: «اما حکم، فرمان اجرای حکم شرعی یا وضعی و یا موضوع آن دو در شیء مخصوص از سوی حاکم است، نه از جانب خدای تبارک و تعالی». (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۱۰۰) در این تعریف اشاره به عنصر مصلحت نشده، در حالی که وجود آن در رابطه با احکام حکومتی لازم است و از جهت دیگر اینکه بیانگر حکمی است که قاضی صادر می‌کند و شامل همه احکام صادره از سوی حاکم اسلامی نمی‌گردد. امام خمینی این تعریف را از حکم حکومتی ارائه نموده است: «احکام حکومتی احکامی است که رهبر جامعه با توجه

به ریاست و ولایتی که دارد صادر می‌کند و با احکامی که در مقام بیان اوامر و دستورهای الهی بیان می‌شود متفاوت است». (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۵۲)

از نظر علامه طباطبایی، «احکام حکومتی تصمیماتی است که حاکم اسلامی در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت اتخاذ می‌کند و طبق آنها مقرراتی را وضع و اجرا می‌کند. این مقررات، لازم‌الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشند. این مقررات از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت، وضع و اجرا می‌شود و جای خود را به قوانین بهتر خواهند داد». (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۸۳-۸۵) اشکالی که بر این تعریف وارد است اینکه احکام حکومتی گاهی به طور مستقیم توسط شخص حاکم صادر می‌شود و گاهی به نحو غیرمستقیم یعنی توسط ابزار حاکم مانند قوای سه‌گانه انجام می‌پذیرد، بنابراین در تعریف علامه به این بُعد از مسئله توجه نشده است.

با توجه به تعاریفی که ذکر شد، می‌توان حکم حکومتی را این‌گونه تعریف نمود: «مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و عقلایی به طور مستقیم یا غیرمستقیم از سوی حاکم اسلامی و برای اجرای احکام و حدود الهی و به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می‌گردد». (کلاتر، ۱۳۸۸: ۱۱)

سنخ شناسی حکم حکومتی در فقه سیاسی

با توجه به تعاریفی که برای حکم حکومتی ذکر شد، اکنون لازم است به این مسئله پردازیم که حکم حکومتی در چه سنخی از احکام قرار می‌گیرد؟ در این باره، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

دیدگاه اول: احکام حکومتی از سنخ احکام ثانوی هستند. از نوشته‌های شهید صدر و علامه جعفری برمی‌آید که قائل به این دیدگاه می‌باشند. شهید صدر می‌فرماید: به موجب نص قرآن کریم حدود و قلمرو آزادی که اختیارات دولت را مشخص می‌کند هر عمل تشریحی است که بالطبع مباح هست؛ یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوب صریحاً اعلام نشده را به‌عنوان دستور ثانوی ممنوع کند آن عمل حرام و هرگاه اجرایش را توصیه نماید واجب می‌شود... زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد. (صدر، ۱۴۱۷: ۳۳۲)

این دیدگاه از این جهت مورد نقد است که اولاً، چگونه می‌توان حدود و اختیارات حکومت اسلامی را محدود به مباحات کرد، در حالی که مسئولیت اصلی حکومت اسلامی، حفظ کیان اسلام و محافظت از نظام جامعه است که این مهم در بعضی از شرایط منوط به تعطیل نمودن برخی واجبات مانند حج یا تجویز بعضی از امور مانند منع احتکار است؛ ثانیاً

سیاست متعالیه

- سال دوم
 - شماره پنجم
 - تابستان ۹۳
- حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه (۴۳ تا ۶۰)

نمی‌توان احکام حکومتی را احکام ثانوی به معنای مصطلح آن شمرد، اگرچه حکومت اسلامی می‌تواند در اداره امور جامعه و حل معضلات آن از احکام ثانویه به‌عنوان ابزار کار بهره‌گیرد؛ زیرا بسیاری از احکام حکومتی هیچ ارتباطی به‌عنوان ثانویه ندارد و حاکم اسلامی برای مصلحت جامعه آن را جهت اجرا صادر می‌کند.

دیدگاه دوم: احکام حکومتی نه از احکام اولیه هستند و نه از احکام ثانویه، بلکه قسمی این دو می‌باشند. (همان: ۱۲۷) مطابق این دیدگاه اگرچه اصل ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است، اما احکام حکومتی را نه از سنخ احکام اولیه بدانیم و نه از احکام ثانویه. آیت‌الله محمدی گیلانی در این باره معتقد است: مقام ولایت از احکام اولیه است برای پیامبر(ص) و معصومین(ع) و بعد برای علما و فقها. حکمی که او انشا می‌کند ممکن است نه اولی باشد و نه تحت عنوان ثانوی قرار گیرد؛ مثلاً حکمی که ولی امر مسلمین تشخیص دهد که افراد جوان در فلان سن باید اجباراً به سربازی بروند. (محمدی گیلانی، ۱۳۸۲: ۶۳) آیت‌الله محمد علی علوی گرگانی نیز در این باره می‌نویسد: حکم حکومتی ورای حکم اولی و ثانوی به معنای ولایت است... حکم حکومتی از این باب است که کانه اعمال ولایت است. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۴: ج ۱۴: ۲۱۴) بر اساس این دیدگاه ولایت فقیه و حق حاکمیت از احکام اولیه اسلام است، اما احکام و دستورهای حاکم اسلامی و قوای وابسته به او، نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه، زیرا در جعل حکم ولایت هیچ‌یک از عناوین ثانویه جعل نشده است؛ یعنی همان‌گونه که شارع مقدس وجوب نماز را به‌عنوان اولی جعل نمود، وجوب پیروی از حاکم جامع‌الشرايط را نیز با همین عنوان جعل نمود. این دیدگاه بر دو رکن استوار است:

۱. ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است؛
۲. دستورهای حاکم اسلامی و قوای وابسته به او، نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانوی.

برای اثبات ادعای نخست می‌توان گفت در جعل حکم ولایت عناوین ثانویه لحاظ نشده‌اند و جعل این حکم مانند جعل دیگر احکام اولیه است؛ یعنی شارع همان‌طور که وجوب نماز را به‌عنوان اولی جعل نموده، وجوب پیروی از حاکم جامع‌الشرايط را نیز به همین لحاظ جعل نموده است.

اما ادعای دوم، باید توجه نمود که حکم اولی و حکم ثانوی هر دو خطاب شرعی هستند، اما احکام حکومتی اصولاً از سنخ احکام شرعی نیستند، زیرا در تعریف حکم شرعی آمده، حکم یعنی خطاب شارع که به افعال مکلفین تعلق گرفته است. (حلی، ۱۴۰۳: ۹) پس تعریف حکم شرعی بر حکم حکومتی قابل تطبیق نیست؛ زیرا در تعریف حکم شرعی پای

شارع و جعل یا خطابات او در میان است، یعنی همان چیزی که در تصمیمات و احکام حکومتی مطرح نیست. این دیدگاه نسبت به دو دیدگاه دیگر با توجه به شمولیتی که در آن وجود دارد، سنخ حکم حکومتی را بهتر نشان می‌دهد و هر دو دیدگاه مطرح شده را شامل می‌شود.

دیدگاه سوم: احکام حکومتی از سنخ احکام اولیه هستند. این دیدگاه متأثر از جمله امام خمینی است که فرمودند: «ولایت فقیه و احکام حکومتی از احکام اولیه است». (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۰: ۱۷۰) در وهله اول چنین تداعی می‌شود که ایشان حکم حکومتی را از احکام اولیه می‌داند؛ اما بر اساس تفکیکی که بین اصل ولایت و احکام حکومتی شد، سخن امام خمینی به‌راحتی قابل توجیه است که ایشان بر اولی بودن ولایت و اصل فرمان ولایی و حکومتی تصریح کردند نه مصداق آن، به این بیان اصل ولایت فقیه و مشروعیت حاکمیت اسلامی از احکام اولی است که در جعل آن هیچ‌یک از عناوین ثانویه لحاظ نشده است. برخی از نوشته‌های امام نیز مؤید این برداشت است: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه است». البته باید توجه داشت که نفی اولیّت از احکام حکومتی مستلزم اثبات ثانوی بودن آن نیست، زیرا امام در نفی ثانویّت از حکم حکومتی فرمودند که احکام ثانوی ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد». (همان، ج ۱۷: ۲۰۲) با چنین تفسیری، دیدگاه امام خمینی نیز جزو دیدگاه دوم قرار می‌گیرد.

دیدگاه‌های فقها در باب حرمت مخالفت با حکم حکومتی

آرای فقها در بحث ترتب ثواب و عقاب بر حکم صادره از حاکم مبتنی بر مبانی آنها در بحث ولایت فقیه و برداشت‌شان از روایات و ادله ولایت فقیه است؛ به این معنا که اگر قائل به ولایت مقیده بشویم، در این صورت ولایت شخص فقیه بر کلیه اموری که متعلق به سیاست و وظیفه حاکم است، همانند ولایت امام بوده و در تبعیت از اوامر آنها تردیدی نیست؛ لذا احکام حکومتی صادره از او مولوی می‌باشد. بنابراین در صورت مخالفت، علاوه بر جرم قانونی، عقاب اخروی نیز بر آنها مترتب می‌شود؛ اما در امور جزئیّه متعلق به اشخاص، اثبات ولایت فقیه محل اشکال است. بر این اساس، اوامر صادر شده در این حوزه، حمل بر ارشادی شده، ثواب اخروی بر آن مترتب نمی‌شود و تنها جرم قانونی برای آن ثابت می‌گردد. شیخ انصاری و آخوند خراسانی را می‌توان جزو این گروه دانست.

اما اگر قائل به ولایت مطلقه باشیم، طبق این مبنا هر امری که پیامبر و ائمه در آن ولایت دارند، از آن رو که حاکم و حافظ جامعه اسلامی بودند، امروز در زمان غیبت، آن

ولایت با همه ابعادش، به مجتهد و حاکم جامع‌الشرایط انتقال می‌یابد، که یکی از شئون قابل انتقال برای فقیه، حکم کردن است؛ لذا اوامر آنها حمل بر مولویت می‌شود و بر مخالفت با آن، علاوه بر جرم قانونی، ثواب و عقاب اخروی نیز مترتب می‌گردد.

۱. دیدگاه ولایت مقیده فقیه

گروهی از فقها در حدود ولایت فقیه قائل به تفصیل‌اند و قلمرو ولایت شخص فقیه را در اموری می‌دانند که مشروعیت ایجاد آنها در خارج محرز و مسلم است و حدود اطاعت از فقیه را محدود به این امور می‌دانند؛ اما در اموری که مشروعیت آنها مشکوک است نیابت امام مردود و غیرقابل پذیرش است و مخالفت با آنان در این امور اشکالی ندارد. این عده از ادله تبعیت از ولایت فقیه برداشت ارشادی بودن دارند، بنابراین مترتب شدن ثواب و عقاب اخروی در مخالفت با حکم حکومتی را نمی‌پذیرند؛ اما مخالفت با آن را به دلیل اختلال در نظم عمومی، بر طبق اصل عقلایی، جرم قانونی تلقی می‌کنند که حکومت می‌تواند مجرم را مجازات کند. در ادامه، نظریات آنان را به اختصار ذکر می‌کنیم.

الف) شیخ انصاری

از اقوال و آرای شیخ انصاری در کتبی که از ولایت فقیه بحث کرده، دو دیدگاه قابل برداشت است. وی در رساله‌ای تحت عنوان «القضاء و الشهادات» ذیل صفات قاضی می‌نویسد:

ظاهر از روایات متقدم این است که حکم قاضی در تمام خصوصیات احکام شرعی و در موضوعات خاص احکام شرعی نافذ است، چون متبادر عرفاً از لفظ حاکم کسی است که مسلط علی‌الاطلاق باشد ... و از این مطالب ظاهر می‌شود فقیه در امور عامه و موضوعات خاصه مرجع است. (انصاری، ۱۴۱۵: ۴۸)

با توجه به روایات مورد استناد شیخ انصاری، اطاعت از ولی فقیه در امور عامه مثل موقوفات، اموال یتیمان، دیوانگان، غایبان و ... در موضوعات خاص - چه در موارد تخصصی و چه غیر آن - و با توجه به قائل شدن به ولایت مطلقه و حجیت عامه حکم ولی فقیه، اتباع مردم از والی و حاکم واجب و مخالفت با ایشان مستوجب عقاب است. با توجه به این مبنا، شیخ در این بحث مطلقاً مخالفت با حکم حاکم را جایز نمی‌داند.

اما ایشان در کتاب مکاسب نظریه خود را تعدیل نموده و ولایت فقیه را در اموری می‌دانند که ورود فقیه محرز و مسلم است: «... بنابر ادله یاد شده فقیه در اموری که مشروعیت ایجاد آن امور در خارج محرز و مسلم است به گونه‌ای که با نبودن فقیه نیز بر مردم واجب کفایی بوده که اقدام به آن کنند مثل دفن میت، فقیه دارای ولایت است؛ اما

در اموری که مشروعیت آنها مشکوک است مثل اقامه حدود توسط شخص غیر معصوم،... از ادله مزبور مشروعیت آن برای فقیه ثابت نمی‌گردد. ادله‌ای همچون توقیع شریف تنها مورد اول را ثابت می‌کند، ولی در قسم دوم، دلالت بر لزوم مراجعه به فقیه نمی‌کند و ادعای اینکه فقیه را در همه مسئولیت‌ها و از کلیه جهات نایب امام بدانیم مردود و غیرقابل پذیرش است». (انصاری، ۱۴۱۵، ج: ۳، ۵۵۶)

بنابراین در مواردی که ورود فقیه در آن امور مشروع و محرز است، همه تصرفات ولایی فقیه در آن موارد جایز می‌باشد و حکم حاکم نافذ بوده و مخالفت با آن حرام و مستوجب عقاب است. طبق دیدگاه ایشان، در کتاب بیع باید قائل به تفصیل شویم و مخالفت تنها در اموری که ولایت حاکم مفروغ‌عنه است جایز نیست و بر مخالفت با آن ثواب و عقاب مترتب می‌شود.

ب) آخوند خراسانی

آخوند خراسانی در حاشیه خود بر مکاسب بحثی تحت عنوان ولایت فقیه دارند که دیدگاه ایشان نزدیک به شیخ انصاری می‌باشد و در قسمتی از آن، بحث را به سمت اطاعت مردم از اوامر و نواهی امام معطوف می‌کند:

...آیا بر مردم اطاعت و پیروی اوامر امام و اجتناب از نواهی امام مطلقاً واجب است حتی در غیر امور سیاسی و غیر احکام الهی از قبیل امور عادی و شخصی یا اینکه پیروی مردم مختص به امور سیاسی و احکام الهی است؟ در این مطلب اشکال است و قدر متیقن از آیات و روایات این است که اطاعت در خصوص آنچه از ایشان از جهت نبوت و امامت صادر می‌شود واجب است. (خراسانی، ۱۴۰۶: ۹۳)

ایشان ولایت مطلقه را منحصر در ذات ربوبی دانسته و ولایت تشریحی پیامبر(ص) و ائمه(ع) را مقید به کلیات مهم امور سیاسی اعلام می‌کند و ادله اثبات ولایت شخص فقیه را در امور جزئیة شخصی ناتوان می‌یابد. آخوند در این باره می‌نویسد: «در ولایت امام بر امور مهم کلیه که متعلق به سیاست و وظیفه رئیس است تردیدی نیست، اما در امور جزئیة متعلق به اشخاص - از قبیل فروش خانه و غیر آن از تصرف در اموال مردم - ثبوت ولایت او محل اشکال است». (همان، ۱۴۰۶: ۹۳) طبق تفصیلی که آخوند قائل‌اند مخالفت با حکم حاکم تنها در امور کلیه سیاسی جایز نیست، اما در امور عرفیه محل اشکال است. از عبارات این دو فقیه به دست می‌آید که ادله تبعیت از حاکم حمل بر ارشاد می‌شود؛ به این معنا که امر ارشادی امر صوری و ظاهری است که از حقیقت طلب بهره‌ای ندارد؛ لذا در

اوامر ارشادی، ثواب و عقابی وجود ندارد، زیرا اوامر ارشادی چیزی جز تشویق مکلف به امثال اوامر مولوی نیست. بنابراین در هر موردی که عقل مستقلاً حکمی داشته باشد، اوامری که در آن موارد وارد می‌شود ارشادی‌اند، مثل زشتی ظلم و خوبی احسان. (مشکینی، ۱۳۷۴: ۷۵) بر طبق این مبنا، احکام حکومتی حمل بر ارشاد می‌شوند و مخالفت با آن به دلیل اختلال در نظم عمومی، بر طبق اصل عقلایی، جرم قانونی تلقی می‌شود که حکومت می‌تواند مجرم را مجازات کند.

۲. دیدگاه ولایت مطلقه فقیه

گروهی دیگر از فقها قائل به ولایت مطلقه شده‌اند، طبق این مبنا هر امری که پیامبر و ائمه در آن ولایت دارند، از این جهت که حاکم و حافظ جامعه اسلامی بودند، امروز در زمان غیبت تمام آن ولایت با همه ابعادش، به مجتهد و حاکم جامع‌الشرایط انتقال می‌یابد. از این گروه از ادله تبعیت از ولایت فقیه، برداشت مولوی می‌توان کرد، یعنی طلب حقیقی چیزی به جهت مصلحتی که در آن چیز وجود دارد، به گونه‌ای که به امثال آن امر پاداش و به مخالفت با آن کیفر مترتب می‌شود. (همان: ۷۵) بنابراین مخالفت با حکم حکومتی را موجب استحقاق ثواب و عقاب اخروی تلقی می‌کنند و برای این حرمت مخالفت نیز ادله نقلی و عقلی زیادی ارائه می‌نمایند. در ادامه به نظریات این گروه از فقها می‌پردازیم.

الف) نراقی

ملا احمد نراقی در بحث از ادله ولایت در افعال متعلق به امور بندگان، ادله‌ای را ذکر می‌کند؛ از جمله دلیل شرعی بر اثبات ولایت را امر به آن و اجماع و قواعد فقهی می‌داند و چند دلیل برای آن ذکر کرده که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم:

شکی نیست در اینکه هر امری که متعلق به افعال بندگان است شارع رؤوف حکیم باید برای آن ولی و قیم و متولی منصوب نماید و مفروض این است که دلیلی بر این نصب شارع غیر از فقیه نمی‌باشد و همین دلالت بر ثبوت ولایت فقیه در این امور می‌نماید. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۸)

ایشان در ادامه بعد از اثبات عقلی و شرعی ولایت فقیه، به بحث از گستره ولایت فقیه می‌پردازند:

هر امری که پیامبر و ائمه در آن ولایت دارند از این جهت که حاکم و حافظ جامعه اسلامی بودند، امروز در زمان غیبت تمام آن ولایت با همه ابعادش، به مجتهد و حاکم جامع‌الشرایط انتقال می‌یابد، چراکه آن حکومت و حفاظت را امروز اینان بر دوش گرفته‌اند. (همان: ۵۳۶)

از مبنای ملا احمد نراقی در باب ولایت مطلقه فقیه به دست می‌آید که یکی از شئون پیامبر(ص) و امام(ع) صادر کردن حکم حکومتی است و لذا لازم است که مردم از آن تبعیت کنند و در صورت مخالفت با آن، مستوجب عقاب شرعی می‌شود.

سیاست متعالیه

- سال دوم
 - شماره پنجم
 - تابستان ۹۳
- حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه (۴۳ تا ۶۰)

ب) محقق نائینی

علامه نائینی بعد از اثبات ولایت برای امامان، در اینکه آیا می‌توان ولایت شخص فقیه را هم ادامه دهنده ولایت ائمه(ع) دانست می‌نویسند:

اما ولایت فقیه در عصر غیبت به اعتبار مرتبه دوم ولایت تشریحی محل اختلاف بین علما از حیث گستره آن است... لکن احسن این است که گفته شود اشکالی نیست در اینکه در مرتبه دوم ولایت قابلیت جعل و اعطا شده همچون خود والی شود در اینکه اولی بر مردم در جان و مالشان باشد کما اینکه شکی نیست که فی‌الجمله این اعطای ولایت واقع شده است همان طور که سیره پیامبر و امام علی(ع) در زمان خلافتشان دلالت دارد. (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۳۳)

ایشان عمومیت ولایت فقیه و عدم عمومیت آن را در دایره ولایت تشریحی الهی که برای ائمه(ع) از جانب خداوند در عالم تشریح ثابت است مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌فرماید:

اگر بر عمومیت ولایت فقیه به برکت مقبوله ابن حنظله بنا گذاشتیم اشکالی نیست در اینکه فقیه ولایت دارد در همه امور مربوط به وظایف والیان از قبیل اعطای ولایت، و مانند ولایت تشریحی معصومین نافذ و پیروی از آن واجب می‌شود، ولی اگر قائل به عمومیت شدیم قدر متیقن تصدتی فقیه در امر قضاوت است. (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۳۳)

بنابراین محقق نائینی در این عبارت مبنایی کلی در اختیار ما قرار می‌دهد و بحث ثواب و عقاب را می‌توان مترتب بر برداشتی دانست که از روایات و ادله ولایت فقیه قابل اثبات است.

ج) امام خمینی

در میان فقها برجسته‌ترین فقیهی که هم نظریه ولایت فقیه را به صورت گسترده مطرح نمود و هم آن را عملی ساخت، امام خمینی است. ایشان در کتاب‌های مختلف مباحث مربوط به ولایت فقیه، حدود توسعه و ضیق حکومت، اختیارات ولی فقیه و وظایف مردم در برابر حاکمان را مورد بحث و بررسی قرار داده است. امام خمینی در تحریرالوسیله مسئله چهارم باب امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد: «بر مردم واجب کفایی است که

حتی‌الامکان فقیهان را در اجرای امور سیاسی و غیر آن از امور حسبیه که از مختصات فقها در عصر غیبت است یاری نمایند» (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۸۳) و در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید: «اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (علم و عدالت) باشد به‌پا خاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت داراست و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند». (امام خمینی، ۱۴۲۳: ۵۱) بدیهی است که وجوب اطاعت از ولی فقیه، حکم شرعی است و عصیان آن عذاب الهی را در پی دارد. در آثار مختلف حضرت امام همواره بر اطاعت از ولی فقیه به این معنا تأکید شده است. در نهایت می‌توان گفت دیدگاه‌های فقها با مبانی آنها در بحث ولایت فقیه و نیز روایات مورد استدلال‌شان، ارتباط وثیقی دارد؛ از این رو در بحث ولایت فقیه هر مبنایی که اتخاذ شود، در همه موارد و تفاسیل مختلف قابل جریان و تسری است.

چگونگی ترتب و فهم استحقاق ثواب و عقاب بر موضوعات

ثواب و عقاب مسئله‌ای شرعی است و تنها از طریق نقل و جعل شرعی به دست می‌آید. امام خمینی می‌نویسد:

ثواب و عقاب در نشئه آخرت به واسطه جعل و وضع است نظیر جزاهای قراردادی رائج بین دولت‌های متمدن و حکومت‌های سیاسی است؛ از این رو همان‌طور که بر عملی جزاء قرار داده است، همان‌گونه شارع مقدس جزای سیئه را مثل آن سیئه قرار داده است... بنابراین ثواب و عقاب نسبت به اعمالی نظیر قرارداد جعاله است، به این معنا که مثلاً هر کس گمشده مرا برگرداند برایش این چنین است. این قول به مقتضای آیات و روایات بعید نیست؛ بنابراین ثواب و عقاب تابع جعل است. (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۴۸)

اما در ادامه سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه رابطه‌ای بین استحقاق ثواب و عقاب که تنها عقل آن را درک می‌کند با خود ثواب و عقاب که از طریق جعل به دست می‌آید برقرار است؟

اکثر اصولی‌ها نظیر آیت‌الله سید محمد باقر صدر بین استحقاق عقاب و خود عقاب فرق قائل شده‌اند و به این بیان که استحقاق عقاب را عقل عملی درک می‌کند، ولی خود عقاب را تنها از طریق شرع به دست می‌آوریم. (صدر، ۱۴۲۳، ج ۱: ۲۹۵) در مقابل، برخی از فقها قائل‌اند که عقاب را عقل درک می‌کند و بحث از آن را در حیطه کلام و فلسفه می‌دانند و بیان شارع در مورد ثواب و عقاب در اعمال را ارشادی می‌دانند؛ بعضی دیگر معتقدند عقل حتی استحقاق عقاب را هم درک نمی‌کند، چون لذا ید به دو دسته دنیوی و اخروی تقسیم

می‌شود و در مورد لذا اید دنیوی و تعارضات بین لذا اید و به طور کلی امور عقلایی می‌توان گفت عقل به ملاک حفظ نظام عقلایی یا به ملاک تشقی، عقاب را درک می‌کند؛ ولی در مورد عقوبات اخروی چیزی را درک نمی‌کند و استحقاق عقاب حتماً باید از طریق شرع و نقل به ما برسد. (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۴۸)

رابطه بین عقاب و معصیت

مسئله مهم دیگر این است که چه رابطه‌ای میان عقاب و معصیت برقرار است؟ این همان بحث معروف بین اندیشمندان در رابطه بین خلف وعده و وعید در مورد باری تعالی است. در این بحث، دیدگاه‌های علما به چند دسته تقسیم می‌شود که در اینجا به دو نظریه عمده و مهم اکتفا می‌کنیم:

۱. نظریه مشهور: عقاب امری مستقل از معصیت است و عقل بین این دو تفکیک قائل می‌شود و تنها معصیت مقتضی عقاب است و ممکن است موانعی از قبیل توبه، تبدیل سیئات به حسنات، شفاعت و... بیاید و مانع از تأثیر مقتضی گردد. (حلی، بی تا: ۴۰۸) بنابراین نظریه، خلف وعید قبیح نیست.

۲. غیر مشهور: رابطه بین معصیت و عقاب رابطه علی و معلولی است؛ یعنی یک رابطه وجودی تکوینی بین تحقق عصیان توسط عبد و عقاب از طرف مولی برقرار است، نظیر رابطه بین سم و هلاکت که با تحقق خوردن سم، هلاکت ناگزیر می‌شود. این نظریه خلف وعید را هم در رابطه با خداوند جایز نمی‌داند. (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۴۴) نتیجه‌ای را که از مقدمات مطرح شده می‌توان گرفت این است که استحقاق ثواب و عقاب امری عقلی است، ولی خود ثواب و عقاب تابع جعل و نقل شارع است و همچنین عقاب امری مستقل از معصیت است و تنها معصیت، مقتضی عقاب است و اگر مانعی از قبیل توبه، تبدیل سیئات به حسنات، شفاعت و... نیاید مقتضی اثر خود را خواهد گذاشت و در نتیجه بر معصیت، عقاب مترتب می‌شود. بنابراین از طریق عقل استحقاق ثواب و عقاب را ثابت می‌کنیم و از طریق ملازمه‌ای عقلی که بین حکم عقل و شرع برقرار می‌باشد ثواب و عقاب شرعی استنباط می‌گردد. رابطه ملازمه این گونه برقرار است: هر جا عقل یک «مصلحت» یا «مفسده» قطعی را کشف کند به دلیل «لَمَّی» و از راه استدلال از علت به معلول، حکم می‌کنیم که شرع نیز در اینجا حکمی مبنی بر استیفای آن مصلحت یا دفع آن مفسده دارد. هر چند آن حکم از طریق نقل به ما نرسیده باشد، و هر جا که شرع حکم وجوبی یا تحریمی یا استجابی و یا کراهتی بدهد و ما به دلیل «اِنَّ» و از راه استدلال از معلول به علت، کشف می‌کنیم که مصلحت و مفسده‌ای در کار است، هر چند بالفعل عقل ما از وجود آن مصلحت یا مفسده آگاه نباشد. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۶۰) بنابراین به علت اینکه ثواب و عقاب را

تابع جعل دانستیم برای اثبات آن به سراغ ادله نقلی می‌رویم؛ از این رو بعد از بیان مقدمات به بررسی ادله عقلی و نقلی بر اطاعت حکم حکومتی و نهی از مخالفت با آن می‌پردازیم.

اطاعت و مخالفت با احکام حکومتی

با توجه به ادله‌ای که براساس آن فقیه جامع‌الشرایط از طرف شارع اذن به حکومت دارد، طبعاً نفوذ حکم او نیز مشروع و مورد رضایت شارع می‌باشد، چون اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز خواهد بود. بر طبق چنین اذنی، هر عقل سلیمی گواهی بر لزوم اطاعت از قوانین و احکام حکومتی می‌دهد و متخلف را سزاوار پیگیری و مجازات می‌داند؛ زیرا ضرورت زندگی اجتماعی بشر، قوانینی را برای او لازم می‌شمارد و از طرفی قوانین بدون ضمانت اجرا را عبث و بیهوده می‌داند؛ از این رو اصل عقلی و بنای عقلا گواه بر لزوم اطاعت مردم از قوانین و احکام حکومتی است. در مورد اطاعت از این گونه احکام، اختلافی بین مکاتب مختلف فکری در فلسفه‌های فقهی و حقوقی و نظریات اندیشمندان وجود ندارد.

رابطه بین اطاعت و نقد حکم حکومتی

بررسی رابطه بین اطاعت و نقد از حکم حکومتی، سخت و دشوار است؛ چرا که در اندیشه‌ها و نیز رفتارهای عینی نمونه‌های فراوانی هست که نقش مردم در برابر قوانین جامعه بلکه همه رفتارهای زمامداران، به صرف اطاعت از حکومت و قوانین حکومتی محدود می‌شود. بنابراین در اینجا نمی‌توان به عقل و عقلا چنین نسبت داد که مردم حق یا وظیفه بررسی، نقد یا هرگونه اظهار نظری را احیاناً برخلاف تصمیمات زمامداران دارند؛ اما با توجه به اینکه منبع اصلی تشخیص مصالح جامعه، عرف و بنای عقلاست و همچنین استدلال‌های فقها در ابواب امر به معروف و نهی از منکر و... در زمینه آزادی بیان در جامعه، ما را به این نتیجه می‌رساند که آنچه برای پیش‌برد جامعه به سوی خیر و صلاح می‌توان بر آن تکیه کرد، تنها با مشارکت عمومی همه عقلای جامعه امکان پذیر است. بدین ترتیب بدیهی است که مصالحی را که عقلای از مردم برای پیش‌برد و صلاح جامعه تشخیص و به کار می‌برند قابلیت نقد و بررسی را داشته باشند؛ زیرا ممکن است در بین مردم کسانی باشند که خیر بهتر و مناسب‌تر را تشخیص دهند؛ بنابراین راه نقد و بررسی عقلای از مردم بر همه رفتارهای حکومتی باز است؛ البته تا آنجا که مخلّ نظم عمومی جامعه نباشد.

(صرامی، ۱۳۸۰: ۲۵۵)

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر اطاعت از حکم حکومتی بر اساس ضرورت عقلایی نظم و پیش‌برد جامعه و بر اساس مصالح جامعه و عقلا باشد و همچنین به دلیل

احتمال عدم دستیابی به مصلحت واقعی و احتمال خطای در تشخیص مصلحت، قائل به قابل نقد و بررسی بودن احکام حکومتی باشیم، آیا در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که عدم پیروی از این احکام همانند احکام فقهی که مستقیماً توسط فقیه از کتاب و سنت استنباط می‌شود عقاب اخروی را به دنبال دارد؟

صرف نظر از آیات و روایات دال بر حرمت مخالفت با حکم حکومتی، نهایت دلیل عقلی دال بر اطاعت از احکام حکومتی این است که انتقاد از احکام حکومتی تا آنجا که مخلاً نظم عمومی جامعه نباشد اشکالی ندارد. علاوه بر این، در بحث مخالفت با حکم حاکم، تنها چیزی که برای شخص متخلف می‌توان قائل شد جرم قانونی است که شخص مرتکب شده است و حکومت هر اندازه اسلامی باشد، هیچ دخالتی در نتایج اخروی عمل نخواهد داشت و اساساً مباحث مصالح و منافع نوع عقلا و حکومت و وضع قانون برای به سعادت رساندن افراد یک جامعه هیچ ارتباطی با مباحث ثواب و عقاب اخروی نداشته و اختیار وضع قانون و بیان حکم و جعل پاداش و مجازات برای افراد ربطی به پاداش و مجازات اخروی ندارد. (همان: ۲۵۵) اما آیا دلیل خاصی از منابع شرعی می‌توان استنباط کرد که حرمت شرعی بر مخالفت و ثواب بر اطاعت را بتوان از آن به دست آورد؟ به همین منظور به ذکر آیات و روایات دال بر لزوم اطاعت از حاکم و ترتب ثواب و عقاب بر مخالفت با آن می‌پردازیم.

استلزامات آیات و روایاتی که دلالت بر ثواب در صورت اطاعت و عقاب در صورت مخالفت بر حکم حکومتی را می‌توان از آنها استنباط کرد، به دو قسم تقسیم می‌شوند: لزوم اطاعت از حاکم شرعی و نهی از عدم اطاعت.

۱. لزوم اطاعت از حاکم

علاو بر آیاتی که در خصوص اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الامر در قرآن آمده، روایات فراوانی فقهای جامع‌الشرایط را دنباله‌رو ائمه (ع) معرفی کرده و بر آن تأکید نموده‌اند؛ از جمله:

الف) مقبوله عمر بن حنظله: «انظروا إلی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا، فارضوا به حکما، فإنی قد جعلته علیکم حاکماً، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فبنا استخفّ و علینا قد ردّ و الرادّ علینا رادّ علی الله». (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۹۸)

ب) در صحیح مسلم از نبی اکرم (ص) آمده است: هر که از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر که از امیر پیروی کند مرا پیروی کرده است و هر که امیر را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

(مسلم، ۱۴۲۰: ۲۲۳)

با عنایت به این گونه روایات، آیا عصیانی که در آنها به چشم می‌خورد یا ردّ بر حاکم و...، یک حکم شرعی است و معصیتی را اثبات می‌کند یا تنها بحث از تخلف و مجرم شناختن متخلف را در نظر دارد؟ پاسخ به این پرسش بستگی به نوع برداشت از روایات دارد، به این بیان که اگر از ادله اطاعت، عقوبت اخروی و مبغوضیت مولوی در برابر با مخالفت با حکم حکومتی را برداشت کنیم، در این صورت آنچه از مجموع روایات و آیات این باب استفاده می‌گردد، حرمت و معصیت الهی در صورت مخالفت با حکم حاکم چه به صورت عملی و چه به صورت التزامی است، زیرا در این روایات متابعت از حکم حاکم متابعت از حکم الهی و لازم تکلیفی است. بنابراین عصیان و نافرمانی آن حکم نیز نافرمانی و معصیت خداوند است. بدین ترتیب اقتضای عقاب اخروی عذاب الهی را داراست و هیچ مانعی که این اقتضا را سلب کند نیز وجود ندارد؛ ولی اگر ادله حرمت مخالفت را حمل بر ارشاد به اقامه نظم و ایجاد حق مجازات متخلفان برای حکومت تلقی کنیم، فقط جرم حقوقی قابل اثبات است.

۲. نهی از عدم اطاعت

در آیات زیادی خداوند متعال مردم را به علت نافرمانی از رسول خدا سرزنش می‌کند و با کسانی که به علت سهل‌انگاری و غفلت یا با انگیزه‌های مغرضانه دست به نافرمانی می‌زنند به شدت برخورد می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ». (انفال، آیه ۲۰)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ». (همان، آیه ۲۱)

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». (نور، آیه ۵۴)

روایات فراوانی نیز از ائمه معصومین (ع) در بحث از روابط بین مردم و حکومت و حقوق متقابل آنها وارد شده که از عدم اطاعت از حاکم شرع نهی کرده است. در ادامه به بررسی تعدادی از آنها می‌پردازیم:

در نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر، والی مصر، آمده است: «فاسمعوا له و اطيعوا أمره». (نهج البلاغه، نامه ۳۸: ۴)

در کتب روایی با توجه به اهمیت موضوع، بابی با عنوان «حق الرعیه علی الامام و حق الامام علی الرعیه» آورده شده است. امام علی (ع) می‌فرماید: «اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفا کنید و در حضور و غیاب نصیحت پذیرید و هنگامی که شما

را دعوت می‌کنم اجابت کنید و هنگامی که به شما دستور می‌دهم اطاعت کنید». (مجلسی، ۱۴۱۰، ج: ۱، ۱۳۲)

همچنین از امام باقر(ع) سؤال شد امام چه حقی بر گردن مردم دارد؟ فرمودند: حق امام بر مردم این است که به سخنانش گوش دهند و اطاعتش کنند. (کلینی، ۱۴۲۹، ج: ۲، ۳۴۲)

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: «قال أمير المؤمنين(ع) لا تختانوا ولا تكتم ولا تغشوا هدا تكتم»؛ (کلینی، ۱۴۲۹، ج: ۲، ۳۴۳) به حاکمان خود خیانت نکنید و خلاف آنچه پنهان می‌کنید برای آنان اظهار نکنید.

از مجموع آیات و روایات این باب و همچنین با توجه به ادله‌ای که اطاعت از حاکم شرع را اطاعت از خدا و معصوم(ع) قرار داده و مخالفت با حاکم را نهی کرده است، می‌توان نتیجه گرفت که اطاعت از ولی‌امر مسلمین و حاکم شرع در مواردی که مطابق حق و شریعت است و تا زمانی که از اصول اسلامی و شریعت فاصله نگرفته بر مردم لازم‌الاطاعه بوده و عصیان و نافرمانی مردم معصیت الهی است و عقاب اخروی را به دنبال دارد. اما این بدان معنا نیست که راه نقد و بررسی و مباحثه و گفت و گو درباره احکام حاکم شرع بسته باشد و مردم را به اطاعت بی‌قید و شرط از ولی حاکم مکلف گردانیم، بلکه تا آنجا که مصالح جامعه و نظم عمومی اجازه می‌دهد و با حفظ احترام و ادب در محافل رسمی و رسانه‌ها قابل تبادل آرا است و این نکته نیز از بسیاری از روایات استفاده می‌شود؛ از جمله می‌توان قضیه‌ای تاریخی را بیان نمود که عبدالله بن عباس به امام علی(ع) پیشنهاد داد تا معاویه را بر کار خود باقی نگه دارد و پس از آرام شدن اوضاع مملکت او را عزل کند، امام در پاسخ فرمود: «بر تو است که رأی خود را بگویی و من بیندیشم، آن‌گاه اگر مخالفت با تو نمودم از من اطاعت کنی». (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲۱)

پیامدهای اطاعت و مخالفت با حکم حکومتی

با توجه به آنکه حکومت و جامعه، اسلامی است و افراد آن به قوانین اسلامی پایبند بوده و معتقد هستند، عقل حکم می‌کند که شخصی که آشنایی تفصیلی به قوانین و معارف اسلامی دارد و شرایط ولایت و حکومت بر مردم را - که طبق موازین شرعی اثبات شده است - داراست، بر مردم و جامعه حکومت کند تا بتواند به نحو احسن و بر اساس موازین شرعی احکامی برای مصالح مسلمین صادر کند. بنابراین باید قوانینی را که توسط ولی فقیه و حاکم شرع وضع و تنفیذ می‌شود همه افراد جامعه به آن پایبند باشند و در برابر آن قوانین سر تسلیم فرود آورند و برای کسانی که از این قوانین ترمّد می‌کنند قوانین جزایی وضع می‌شود تا جلو تخلف از این قوانین گرفته شود. بنابراین می‌توان پیامدهای اطاعت و مخالفت از قوانین اسلامی را به پیامدهای دنیوی و اخروی تقسیم نمود.

سیاست متعالیه

- سال دوم
 - شماره پنجم
 - تابستان ۹۳
- حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه (۴۳ تا ۶۰)

۱. پیامدهای دنیوی اطاعت و مخالفت

بخشی از پیامدهای اطاعت از حکم حکومتی در خصوص اصلاح امور و تشخیص مصلحت جامعه و اجرای صحیح موازین و معیارهای شرعی است که در جامعه اسلامی تشخیص نظر الهی از طریق استنباط و اجتهاد احکام حتی برای مسلمانان حائز اهمیت است و تنها کسی که می‌تواند به بهترین وجه ممکن این احکام را استنباط و اجرا نماید و شرایط معین شده برای والی (از قبیل تقوا و مدیریت و...) را دارا باشد، همان حاکم شرع بوده و حکم ایشان نیز نافذ است و وظیفه مردم اطاعت از اوامر و دستوره‌های ایشان است از سوی دیگر، پیامدهای مخالفت با احکام حکومتی و قوانین به مجازات عقاب مجرمان و متخلفان باز می‌گردد و یک رشته از مجازات تنبیهی برای متخلف وضع می‌شود تا سزای تخلف خود را دیده و از آن عمل خودداری نماید و این مجازات را گاهی شرع مشخص می‌کند و گاهی منوط به قوانین و حاکم شرع است؛ آن دسته از مجازات جزایی را که شرع مشخص می‌کند مربوط به مسائل حدود و دیات و... می‌شود و در صورت ارتکاب این تخلفات، خطا کار سزای عمل خود را با حکم شرع می‌بیند، و دسته‌ای دیگر از مجازات جزایی را که شرع مشخص نکرده و مترتب به نظر حاکم شرع نموده است از قبیل حبس و تعزیر، در صورت ارتکاب این تخلفات، خطا کار با تشخیص حاکم به عقوبت می‌رسد.

۲. پیامدهای اخروی اطاعت و مخالفت

برخی از روایاتی که درباره روابط متقابل مردم و حاکمان بحث می‌کند، اشاره به پیامدهای اخروی اطاعت و ثواب‌ها و عقاب‌هایی که بر اطاعت حکم حکومتی مترتب می‌شود اشاره می‌نماید و فضائلی را که برای افراد مطیع و منقاد برمی‌شمارد با برترین اعمال عبادی برابری می‌نماید و در برخی موارد حتی بیشتر از آن اعمال، ثواب اخروی را به دنبال می‌آورد که از میان آن فضائل نمونه‌ای را ذکر می‌کنیم: در خطبه‌ای که پیامبر اکرم (ص) هنگام وفات قرائت کردند، اشاره به نکاتی در این زمینه نمودند که در قسمتی از آن آمده است: «ای مردم، پشتیبانی و تقویت، تقویت اسلام است و این به خاطر فرموده خداوند متعال است که به سوی او، کلمه طیبه صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد. عمل صالح اطاعت ولی امر مسلمین و به ریسمان او چنگ زدن است». (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۲۲: ۴۷۷) طبق این روایت، حضرت اطاعت امام را همان عمل صالحی ذکر کرده‌اند که در بسیاری از روایات و آیات به آن تأکید شده است. بنابراین از مفهوم این روایت به دست می‌آید که مخالفت با حاکم و به خصوص احکام صادر شده از سوی آن سبب تضعیف اسلام می‌شود که از اعمال ناصالح می‌باشد و از پیامدهای اخروی آن، مجازات و عقوبت‌های اخروی است.

نتیجه‌گیری

حکم حکومتی یکی از راهکارهای ساماندهی امور اجتماعی حکومت اسلامی است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مواجه شدن حکومت اسلامی با مسائل مستحدثه زیادی، زمینه مطرح شدن حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه برجسته گردید و کارآیی آن در حل معضلات اجتماعی و سامان یافتن امور به اثبات رسید. هر چند به دلیل پیامدهای عینی حکم حکومتی در نظم‌بخشی به جامعه، در کارآیی آن شکی نیست، اما به لحاظ فقهی بررسی اطاعت و مخالفت با آن از دیدگاه فقها مورد بررسی قرار گرفته است. برخی از فقها که از ادله تبعیت از ولایت فقیه، برداشت ارشادی بودن دارند، مترتب شدن ثواب و عقاب اخروی در مخالفت با اطاعت از حکم حکومتی را نمی‌پذیرند، اما مخالفت با آن را به دلیل اختلال در نظم عمومی، جرم قانونی تلقی می‌کنند که حکومت می‌تواند مجرم را مجازات کند؛ اما فقیهانی که از ادله تبعیت از ولایت فقیه، برداشت مولوی بودن اوامر را دارند، مخالفت و اطاعت از حکم حکومتی را موجب استحقاق ثواب و عقاب اخروی می‌دانند و برای این لزوم اطاعت و حرمت مخالفت نیز ادله نقلی و عقلی زیادی ارائه کرده‌اند که در مقاله به تفصیل بیان گردید. بنابراین به نظر می‌رسد جنبه دلیلی عقلی مخالفت و اطاعت با حکم حکومتی را همه فقها می‌پذیرند، چون با صرف نظر از دلایل نقلی، این مخالفت موجب اختلال در نظم حکومت می‌شود و غیرقابل پذیرش است؛ اما به دلیل اینکه اختلاف در مبنا بین این دو رویکرد وجود دارد، در رویکرد ارشادی، مخالفت جرم قانونی است که عقاب اخروی ندارد؛ اما در رویکرد مولوی بودن اوامر، مخالفت عقاب اخروی و اطاعت ثواب اخروی دارد که علاوه بر دلایل عقلی، ادله نقلی نیز این حرمت و لزوم را تأیید می‌کند.

منابع

۱. امام خمینی، روح الله (۱۳۶۱)، صحیفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۲. _____ (۱۴۱۰ق)، الرسائل، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳. _____ (۱۴۱۵ق)، أنوار الهدایه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. _____ (۱۴۱۸ق)، الاجتهاد و التقليد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. _____ (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. _____ (۱۴۲۱)، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. _____ (۱۴۲۳ق)، تهذیب الأصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. _____ (۱۴۲۳ق)، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۹. _____ (۱۳۷۶)، *جواهر الأصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، *قضاء والشهادات*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۱۱. _____ (۱۴۱۵ق)، *المکاسب*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *الوسائل*، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
۱۳. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق)، *کشف المراد*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۴. حلی، مقداد بن عبد الله (۱۴۰۳ق)، *نضد القواعد الفقهيّة علی مذهب الإمامیّه*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۵. صدر، سید محمد باقر (۱۴۲۳ق)، *دروس فی علم الاصول*، قم، مجمع فکر الاسلامی.
۱۶. _____ (۱۳۹۹ق)، *اقتصادنا*، بیروت، دارالتعریف.
۱۷. صرامی، سیف الله (۱۳۸۰)، *احکام حکومتی و مصالحت*، تهران، نشر عبیر.
۱۸. طباطبایی محمد حسین (۱۳۴۱)، «ولایت و زعامت»، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار.
۱۹. قرآن کریم.
۲۰. کلاتری، علی اکبر (۱۳۸۸)، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم، بوستان کتاب.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، قم، دارالحدیث للطباعة و النشر.
۲۲. گروهی از نویسندگان (۱۳۷۴)، *کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام*، تهران، مؤسسه نشر آثار امام.
۲۳. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۱۰ق)، *بحار الأنوار*، قم، مؤسسه الطبع و النشر.
۲۴. مسلم نیشابوری (۱۴۲۰ق)، *صحیح*، بیروت، دارالتراث العربی.
۲۵. مشکینی، علی (۱۳۷۴)، *اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها*، قم، چاپ ششم.
۲۶. موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقهيّه*، قم، نشر الهادی.
۲۷. نائینی، محمد حسین، (۱۴۱۳ق)، *المکاسب و البیع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۸. _____ (بی تا)، *فوائد الأصول*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۹. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۰. نراقی، ملا احمد (۱۴۱۷ق)، *عوائد الأیام*، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۱. *نهج البلاغه*.
۳۲. محمدی گیلانی، محمد (بی تا)، «مقایسه بین احکام حکومتی و ثانوی»، *مجله رهنمون*، ش ۲.